

نگاهی به داستان پیدایش روح و ماشیخ سوشانس

نوشته ی آزاد کریمی



وجود یعنی خدای ناپیدا و نادیده ذره ای از بدن خود جدا کرد. این ذره را اشک یا اشگون یا انگوشتا، بنگوشتا می گفتند. چون با انگشت خدا از بدن خدا جدا شد.

بنگوشتا یعنی بنگوخته، بستونگه یا بست یا وجب. بنگوشتا یعنی گوشت پهلو...

بنگوشته به شکل یک ذره ی مثلثی بود که "تری ههنگل" یا خوشه ی زیربغل نام دارد.

تری ههنگل در انگلیسی دقیقاً برای معرفی مثلث استفاده می شود.

این ذره وقتی از خدا جدا شد خدا آن را در یک نقطه گذاشت که مقابل او بود. آنجا نامش آنوجا یا جایگاه آنو است. خداوند وقتی مکان را مشخص کرد و ذره را در آن گذاشت ذره دارای سه بعد بود که

به آن گاوری یا سنگی یا جامد می گویند. این ذره دارای نیرو یا روان بود که از سه حالت جاذبه، دافعه و مرکزگرایی تشکیل می شد. این سه حالت یک گردش درونی در درون ذره ایجاد کردند.

این گردش درونی نیروی جانب مرکز بود. علت این گردش درونی در ذره، همزادان بودند. همزادان سه جفت نر و ماده یا نیروهای متضاد بودند که در بالا گفتم. یعنی گاوری ها.

وقتی ذره در مکان یا آنوماک یا ماکان یا خامان قرار گرفت سرد بود زیرا از خدا جدا شده بود.

ذره در آنوماک یا ماده قرار گرفت و ایجاد سایه کرد در امتداد و ارتفاع خود و پشت خود را تاریک کرد. این تاریکی شب یا آنوشه و یا چاوانو بود. آنجا و نهوچا، و نهوشا و مناشه، آنوشه یا آینه است. آنو در حقیقت اشکنه یا انعکاس وجود خدا است. اشکنه بعدها به شکل یک غزال کوهی متصور شد.

این غزال در اسطوره ی دوموزید علامت یک جرقه از ظهور دوموزید پس از رفتن او به جهان مردگان است.

نگهبان این جرقه به نام شوشکی، شوشمی، شوماخی، چوماخی، کوماشی، کهواشه، شهوهکه، گائاسه یا سنگ آهن، خهمازی، کوماسی، شوماشی، شاماش یا شامزا یا شمزین معروف است. به معنای شفق یا روشنایی افق. به معنای مزده، مزگه. نماد آن سنگ چخماق است. در زبان کردی باستان به سنگ چخماق، پریته یا پرتی می گفتند. به معنای جرقه. در انگلیسی به آن فلینت می گویند.

این سنگ سفیدی خارق العاده ای دارد و وقتی دو قطعه از آن را به هم می کوبی ایجاد جرقه می کند. چندین بار در کودکی با این سنگ کاغذ را آتش زده ام. لقب آن "پروشک گودان" یا فروغ جاودان است.

این جرقه نامش پرشکه است یا پاره ای از نور که به ناگهان منتشر می شود. پرشکه از آینه که تجلی مادی ظهور خدای خالق و نادیده است در یک " چرکه" یا لحظه منتشر شد.

پس آنو، لباس یا پوشش مادی ذره ی آفرینش است. در سقز قدیم زمانی که من یک کودک بودم در این شهر هر جا که زمین بایری بود سنگهای چخماق زیاد داشت. به ما می گفتند که این سنگها ناشی از رعد و برق هستند. همانطور که می دانید ایزد نگهبان رعد و برق، تشوب است.

تشوب یک تیشه است و دارای روح است. بنابراین برق که از تیشه ی تشوب بر بخار آب ایجاد می شود منشاء آبی دارد اما رعد منشاء سنگی دارد و از برخورد تیشه با سنگ ایجاد می شود و آن صدا است.

تشوب از آهن است.

مرز ایجاد شده در ماکان یا آنوماک یعنی مکان، یک خط خاکستری ایجاد کرد. این خط خاکستری الی خاص است که به شکل یک دست است.

این دست همان مرز است و دارای دو رو یا لا است. لا برابر است با ۶ خانه.

۶ خانه به شکل یک شیر نشسته نمایش داده می شود. دو لا یا دو رو یعنی دو شیر نشسته و عدد آن دوازده است. یعنی سال و عدد ماههای سال.

در مکانی به نام انیشکه یا آرنج این دست دروازه قرار دارد و بالای دروازه پل.

وارد یک دالان به نام هشتدرخان می شوی که انتهای آن مقام آنو است. در دو طرف یا " لا" ی هشتدرخان هفت و هفت چراغدان قرار دارند که مکانهای ماه در هفته هستند.

لا دو یعنی چهره یا دو نیم رخ. اما مرکز چهره یعنی پیشانی آنوماک یا آینه است. عدد آن هشت است. آنجا مرکز دو نیم رخ است. هر نیم رخ به شکل یک تبر نمایش داده می شود. این دو تبر به هم چسبیده

اند و مرکز به هم چسبیدن آنها آنوماک یا آینه است. آنجا خورشیده یا زی ئود خود را است. آنجا چراغ بزرگ ماه کامل یا مکان ئوشیدر است.

خورشیده یا ئوشیدر مماس بر دست افق یا الی خاص است. آن نقطه مرکز هستی است. جایی است که تجلی خدا به شکل یک جرقه در آنو پیدا شد و ذره که روح آینه بود منفجر شد و کائنات ایجاد شد.

داستان از این قرار است که وقتی که ذره سرد شد، تعادل در داخل ذره به شکل گردش نیروهای دو قطبی ایجاد شده بود. اینها یک گردش درونی الکترونی، پروتونی و نوترونی در داخل ذره ی آفینش ایجاد کرده بودند. این ذره در این تعادل تاخما، ماختا، مازدا نام دارد. نام کنونی آن اتم است. گوتی ها به آن ایتما می گفتند. ایتما همان دو گاو معکوس هستند. این دو گاو وقتی ذره ی آفرینش توسط خدای خالق دوباره گرم شد به ارتعاش در آمدند و این ارتعاش به شکل دو ماهی معکوس نشان داده می شود که محل ایجاد نطفه ی ماشیخ سوشانس یا منجی است. منجی در ماه سوم تجلی مادی می یابد و در ماه دوازدهم متولد می شود.

بنابراین ارتعاش که نشانه ی ارتباط دوباره ی خدا با ذره است از طریق ذهن خدا با انرژی گردشی داخل ذره صورت گرفته است. جریان ارتباطی ذهنی خدا با ذره به شکل دو رشته یا اریسینی ایجاد شده است که همزادبند یا رشته ی خدا با همزادان است. این دو رشته از جانب جنوب غربی و جنوب شرقی الی خاص یا مرز خاکستری یا دست قدرت خدا به داخل ذره حلول کرده اند. این دو رشته دو دست ذهن خدا هستند که از دو طرف با ذره ی آفرینش ارتباط برقرار کرده اند و او را گرم کرده و مرتعش کردند.

این ذره به شکل هرم است یعنی سه بعد دارد. اما چهار طرف دارد. برای اینکه چهار رمز سیاره ی مارس است و این سیاره تحت نظارت بهرام یا مریخ است موقعیت ذره در علامت مریخ است. مجموع این چهار طرف برابر است با دوازده که علامت پلوتو یا تاشوب یا ئاشوکه است.

آشوکه یعنی آسیاب که بر الی خاس یا دست افق نقطه ی مرکز جهان و خورشیده مماس است. خورشیده در مرکز چرخو قرار دارد. آنجا مرکز نیروی چرخشی ذره است. بنابراین دو رشته ی اریسینی یا الی خاس ئینی که دستهای ذهنی خداوند خالق هستند این ذره را گرم و مرتعش می کنند. قدرت ذهنی جاری خدا به ئینی یا آب جاری تعبیر کرده اند. ئینی در زبان کردی امروز کانی نامیده می شود. کانی همان انکی ایزد نگهبان جریان انتقال ذهن خدا است.

پس وقتی آب ذهن خدا بر آیینه ی آنو می ریزد ذره که در وجود آیینه قرار دارد مرتعش می شود و پس از یک جرقه منفجر می شود. این آب بر آسیاب یا آشوکه می ریزد و باعث ایجاد یک انفجار در ذره می شود.

لازم به توضیح است تشابه نام خدر الیاس با داستان آفرینش نباید شما را دچار آشفستگی ذهنی کند.

خدر الیاس همان کسی است که بشریت و موجودات زنده را دوازده هزار سال قبل از طوفان بزرگ نجات داد و آنو و انلیل به او زندگی جاودانی دادند. جاودانگی او به او یک حالت نیمه فرشته داده است. بدن او بدون روح شد و در خاک قرار گرفت اما روح او مانند روح فرشتگان توانایی انجام کارهای مادی در این جهان دارد. در حالیکه روح انسانهای عادی پس از مرگ نمی تواند در این جهان تجلی مادی کند بلکه از طریق ذهنی و خواب می تواند با انسانهای ساکن در این جهان ارتباط برقرار کند.

خدر الیاس پس از خود پانزده نفر را که نگهبانان شب نامید برای خدمت به خدا و مردم جهان انتخاب کرد. همگی آنها از نسل او هستند. آنها تجلی ماه در پانزده منزل هستند و هر ماه دو بار در یک منزل سکونت می کنند. ماه پانزدهم که سین یا قرص کامل ماه است، روشنایی جرقه ی تجلی چهره ی خدا در آیینه است که این آیینه به لباس یا خرقه تعبیر شده است. زیرا خرقه پوشش مادی ذره ی آفرینش است که روح خدا بود اما به علت جدایی از خدا سرد شد ولی "جان خوابیده" داشت زیرا همزاد خدا بود، عشق خدا به او باعث شد خدا اراده کند و اراده ی او منجر به تفکر شد. این تفکر که خرد یا ذهن فعال هدفمند نام دارد با ذره ارتباط برقرار کرد و به او "جان دوباره" یا "بیداری" داد.

اما زی نود خود را و الی خاس از اجزای ذات خدای خالق هستند و داستان آفرینش میلیاردها سال قبل روی داده است. وقتی ذره منفجر شد از او خاکستری در مکان یا آینه بر جای ماند که یک آتش پنهان زیر آن قرار داشت. این آتش پنهان که ارخوان (نهرگهوان یا رهگهن یا نهرگه یا رهگهن یا رگ) نام دارد به یک خون جوشان و تپنده تعریف شده است که زندگی انسانی را ایجاد کرده است. ارخوان نگهبان صندوق عهد است.

ارخوان یک ازدهای خشمگین و زنده است و زندگی می بخشد. ارخوان دارای دو دست و دو پا است. ارخوان یار و دوست ماردوخ است و به او خدمت می کند. او نماد قلب است. و به تعبیری بزرگترین رگ بدن که دارای چهار حفره یا دست و پا است.

همانطور که گفتم چهار ، عدد مریخ است. قلب یعنی چهار. چهار یعنی مریخ. پس آتش این ازدها همان خون داخل قلب است. منشاء این آتش، مریخ است. به همین دلیل است که می گوئیم از آتش ناشی از انفجار ذره، مریخ به وجود آمد. از آب این ذره، ستاره ی قطبی بوجود آمد. از گاز این ذره عطارد بوجود آمد. از نور این ذره خورشید بوجود آمد. از روشنایی این ذره سفیدی ماه یا ماششا یا شاماش بوجود آمد. از سیاهی سایه ی این ذره، شب بوجود آمد. از خاک این ذره زمین بوجود آمد که دارای دومیوزید یا روح زندگی است.

داستان زندگی و مرگ و رستاخیز دومیوزید تکرار داستان ذره ی آفرینشی است. پس رستاخیز یا زندگی دوباره ی ذره ی آفرینش منجر به ایجاد کائنات و طبیعت شد. در داستان دومیوزید هم ما در زندگی و مرگ و رستاخیز او داستان تغییر فصول را می بینیم.

همانطور که گفتم نظام خلقت مدل ها و الگوها و تکرار آنها است که به آن همناره یا هارمونی می گویند که پایه ی موسیقی و صدا و درک است.

همناره یا انار تجلی گیاهی ارخوان یا اژدهای ارغوانی ماردوخ است. در حقیقت این اژدها همان نبض(پشه‌نگه) دست است که در یک ریتم مشخص می‌تپد. پشه‌نگه یک گربه است. آهنگ نبض دست چنگ نام دارد و نماد چنگ یک هارپ طلایی با کله ی گاو است.

دوموزید در ماشیخ یا خاکستر وجود دارد. ماشیخ همان نقطه است که دو دست ذهنی خدای خالق روی هم قرار گرفتند و گره را تشکیل دادند و این گره مانند کور کور یا کوره گرم شد و دود و آتش و گاز و مه و انفجار ایجاد کرد. کورکور خارونا آتش همان اژدها است. نام آتش معروف کرکوک نیز کورکور است که اکنون به آن باوه‌گورگور می‌گویند.

باوه یا پاوه یا پاگه یعنی ایستاده و منظور از پاوه همان اژدهای ایستاده روی پاهایش است. این اژدهای ایستاده قلب زندگی است. در عبارت شورویاگ ما می‌توانیم بفهمیم که یعنی آتش ایستاده.

زبان آیین باستانی کردی زبان رمز و نماد و نمونه است.

پس نمودار خلقت عبارتند از:

خدای خالق

ذره

همزادان

بند همزادان

آنوماک(جمال یار)ماده

کلام و عشق

اختیار و اراده‌ی خدا

تجلی خدا (چل، چله، طلوع

الیاس) افق)

زی ئودخودرا (دوعمود) روان، روح القدس

خات، ناق (تمرکز)

ئورونا، گورونا (رگ گره، قلب، کوره ی آتش ارخوانی)

دوموزید و تجلی مادی روح (ماشیاخ)

آتش در خاک یعنی بهرام در دوموزید که سوزاننده یا گورگور است، روان در خاک همان ارتباط ذهنی خدا با ذره است. این روان توسط اریسینی یا دو رشته ی سفید درخشان که دو جویبار است به ذره متصل می شود.

این ارتباط به چرخ تعبیر شده است. یعنی هدف. همانطور که گفتم شاماش یا ماششا سفیدی و روشنایی ماه است اما سین قرص ماه است. ناننار ششکی یا ناوارسی (اریسینی یا سیاهومر یا سیومران یا زوومران، وهرزینی، بهرزینه، بهرزان) یا سایه همان شب است که سین و ماه که ظاهر ماه در آسمان است تجلی می یابد. سیاهومر یا سایه همان رازان است. شب با یک پرده ی سیاه که ذرات نورانی در آن پراکنده هستند نمایش داده می شود.

آب شب یا آبزو یا آب اریسینی وقتی بر آتش بهرام ریخته شد از این آتش دود بلند شد. نام این دود سپهندارمز است. مز یا مش یعنی مه. این مه به شکل گوسفند یا شک چشم ابلق که زمینه ی طبیعت یا خط خاکستری نمایش داده می شود. این خط خاکستری که الی خاس یا خط افق یا دست قدرت خدا است به شکل یک صفحه ی شطرنج با ۹۰ مربع سیاه و سفید نمایش داده شده است. این خاکستر نماد فاسفر است. گوسفند نماد عرض است و عدد آن ۹ است که عدد ماه است.

مرکز این شطرنج که مکان ماشیاخ است در زیر خط ارتفاع مثلث ذره قرار دارد خورشیده نام دارد. خورشیده نماد بعد است. خورشیده به شکل خروس سفید کاکل طلایی نمایش داده می شود.

ارتفاع ذره به شکل یک بزکوهی ایستاده نمایش داده می شود. نام آن در زبان آشوری باستان خوبوشکی است. خو یعنی کوه و بوشکی یعنی بز. خوبوشکی همان گنبد یا گویه‌تی، و بیوسی است. بنا بر گزارش کتاب عهد عتیق، بیوسی ها دیوار غربی را ایجاد کرده اند.

بنابراین بزکوهی، دیوار و ارتفاع و عدد ۹۰ و گویتشا یا چکوشه که همان تهبوپ یا تبرزین و آب تلخ است همگی در یک کاتگوری قرار می گیرند. آب تلخ جریان سیال ذهن خدا است که توسط دو طناب یا دو رودخانه، فریاد یا ندای ذهن خدا را به ذره انتقال دادند. نگهبان این دو طناب اریسین(اردین، بهردین، اردوان، داریوه، ئاتروپات، تارویه، فرای، فرهیتی، پریتته، پرد، پل) است. اریسین بند کننده یا ارتباط دهنده ی نیروهای دوتایی مخالف است.

اریسین باعث شد روح که از منبع جدا شد و تبدیل به ماده شد اما چون دارای استعداد بود روح با ماده ارتباط برقرار کرد و ماده دارای روح شد.

این ماموریت توسط بند یا همزادبند که همان اریسین است انجام شد. همانطور که گفتم اریسین یا الیخاس نین همان دست قدرت خداوند است که مرز میان نامرئی وجود خدا و پیرامون او است.

الیخاسین یعنی مارپیچ سکوت. زیرا او باید دالان یا راهرویی باشد تا ندای خدا از طریق او به ذره ی آفرینش برسد. ندای درون خدا توسط مارپیچ الیخاس در درون ذره آتش را ایجاد کرد. این آتش ذره را منفجر کرد و هستی مادی همراه با روح که به آن زندگی می گوئیم ایجاد شد. نقطه ای که مرکز ذره بود و ذهن خدا با آن تماس گرفت پیش نام داشت. از محل پیش تا ذهن خدا به شکل یک شاخ نمایش داده شده است. این شاخ در خط افق یا الی خاس قرار دارد.

ندای ذهن خدا از طریق دو گوش و پیشانی ذره به او القاء (الگو، ئهلکه، سورهکه، هورهکه، هوره) می شود. القاء به شکل یک عصای سه سر در دست نرگال نمایش داده شده است. این عصا باندوش نام

دارد. زیرا دو شانه دارد. وسط این عصا یک شاهین شکاری است که بلندتر از دو سر دیگر است. دو سر دیگر عصا مارگوش هستند.

پس شاهین بر بلندی نشسته و دو چشم او نگهبان دو طرف هستند. پس شاهین نماد ذهن یا چشم سوم و گوش سوم است و دو گوش دیگر نماد شنوایی هستند. شاهین نماد ضمیر ناخودآگاه است.

پس دو گوش و پیشانی سه رکن الگو یا القاء هستند. یعنی مار-شاهین-مار یک الگو برای اندیشه و تثلیث است. این تثلیث نماد روح القدس یا روان بیدار خداوند و ضمیر ناخودآگاه ذره ی آفرینش است.

از انفجار ذره خاکستر ایجاد شد. این را چندین بار گفته ام. منشاء این خاکستر سنگ ذره است که پس از انفجار، ماده ای از آن بر جا مانده است. این سنگ که به واسطه ی آب ذهن خدا ابتدا خیس و بارور شد و سپس منفجر شد به شکل یک گاو نر نمایش داده شده است. نماد طول است و عدد مربعهای آن ده است که علامت کوماربی یا اورانوس است.

آب شب یا آبرو یا باشو به شکل دو "باز شکاری" نمایش داده می شود.

آبرو وقتی بر آتش خاکی یا بهرام دوموزید می ریزد یک دود برپا می کند. این دود پایه ی روح است که ماده ی فسفر است و من پیشتر درباره ی آن نوشتم. این دود فسفری به شکل دو ماهی نر و ماده یا ماسی ناخ یا ماهی خاکی نمایش داده می شود. ماسیخ یا خاکستر جاندار در علامت مریخ قرار دارد. وقتی آب بر آتش خاکی ریخته می شود دو ماهی نر و ماده ایجاد می شوند. این دو ماهی تجلی تولد روح هستند. این دو ماهی از روح خدا ایجاد شدند.

روح خدا به واسطه ی آب درختان یا آبرو که از شاماش سین (ماه نیش، ماه چین، مناشه، مناخه، هناکه، آنوکه، آنوماک، آنوجا، مکان قرار گرفتن ذره، آیینه) بر خاک در دوموزید ریخته شد و ذرات

جاندار حاوی فسفر که به دو ماهی نر و ماده تعبیر شده اند در آب متجلی شدند. ماشیخ یا ماهی های خاکی یا خاکستر جاندار زمینه ی تولد سوشانس یا شنونده ی ندای خدا در ماه مشتری است.

وقتی که ماه یک بار پر می شود در مکان پانزدهم قرار دارد. شب پانزدهم. یعنی دوبار از زوو یا زحل به بوو یا خورشید سفر کرده باشد. دوزووما. مادوزی، مادوسی، زیووه، دوزیوه، دوزیمه، دوموزید... دوموزید نشانه ی طبیعت و تکامل روح است. عدد سیاره ای او سه است. ماه در این علامت قرار می گیرد در حالیکه رفت و برگشت او دوبار انجام شده است که به آن بهر ابر یا وهر داوهر د شده است.

زمانی که ماه در شب پانزدهم کور-دیلمون است و در تکامل است روح نیز در تکامل است و در چشمه ی زندگی حلول می کند. نماد این حلول یک جرقه ی روشنایی در آب است که به آن شاماش می گویند. شاماش تلفظ بابلی کاششو یا ششکی است.

ششکی جزء دوم واژه ی ناننار ششکی فرزند انلیل است. شاماش، خاماش، گامات، گاماس، یا کاششو یعنی ماششا یا کاششا یا ماها یا تجلی جرقه ی صورت خدا در آینه که در سپیدی کره ی سین جلوه گر است. ما به این سپیدی کره ی سین می گوئیم ماه...

اما ناننار یعنی رونا یا چراغ روشن. پس چراغ ماه یعنی روشنایی کره ی سین یعنی ماه که در شب جلوه گر است.

بله، بسیار پیچیده است زیرا عربها روشنایی ماه را به خورشید نسبت دادند زیرا خورشید فرزند ماه است. آنها به خورشید می گویند شمس یا شاماش. اما شاماش باعث برافروختن آتش است. آتش ماده ی اساسی خورشید است. اما در زبان کردی تمامی این آیتمها نام خود را دارند و دارای هویت مستقل هستند.

مهم است بگویم که این مسائل بسیار علمی و پیچیده و نموداری هستند. زبان تفهیم این مطالب به شکل هیروگلیف و الگو و مدل بوده است. برای همین است که دانستن این علم برای عده ی بسیار خاص میسر بوده است. این مسائل برای ذهنهای بسیار آماده و پیچیده که می تواند ابعاد خیال را درک کند قابل فهم است. لازم نبود مردم اینها را بدانند. اما در این دوره همه باید آن را بدانند.

لازم است درباره ی بت پرستی بگویم، اشتباه انسانهای قدیم در باب روح و پرستش خدا در یک چیز بود:

آنها با تمامی ترسها و ابهاماتی که نسبت به خدای خالق داشتند و همواره می خواستند مورد لطف او قرار بگیرند در یک عدم درک اساسی گیر افتادند. انسانهای قدیم در یک دوره خود را مانند خدا در مقابل نره ی آفرینش دیدند. آنها مدل پرستش را اشتباه درک کردند. آنها فکر کردند با ایجاد بتها و ارتباط ذهنی با او می توانند آنچه را که در ذهن دارند عملی کنند.

اما این عمل تنها برای خدا میسر و ممکن بود. او از وجود خود نره را ساخت. تبدیل به ماده کرد. دوباره به او روح داد و جهان زنده را با ماده و روح ایجاد کرد که به آن خوزا یا خشه یا خاتی یعنی طبیعت می گویند. او این را کرد زیرا او خالق است.

اما انسان که خود بخشی از طبیعت است هرگز نمی تواند بخشی از طبیعت را بردارد و به یک بت تبدیل کند و با این ادعا که دارای انرژی خداوند است می تواند وسیله ی ایجاد تغییر باشد.

اگر اینطور است توصیه می کنم روی جسم و روح خودت کار کن و از طریق ذهن خودت با خدای خالق ارتباط ایجاد کن تا بتوانی آرزوهایت را برآورده کنی. اما توقع نداشته باش خدا بیاید و این تغییرها را برایت انجام دهد. زیرا ابعاد او بزرگتر از این زندگی سه بعدی است. پس او است که از انسان می خواهد تغییر ایجاد کند. یعنی انسان باید خودش تلاش کند و آرزوهایش را ایجاد کند. اما لازم

است از سوی خدا هدایت شود. این هدایت توسط پروسه ی " فریاد وجدان" یعنی (ضمیر ناخودآگاه انسان، رشته های ارتباطی خدا با انسان، ذهن بیدار خداوند خالق) صورت می گیرد.

فریاد وجدان به شکل وشه ی نازاره که ندای درون انسان است متجلی است. چند نفر خاص در تاریخ از این قدرت برخوردار بودند... ابراهام، موسی و عیسی و مزدک و مانی و زرتشت سپیجاوان، زردشت خهرکان که بندوشه یا هم صحبت با خدا بودند دارای این قدرت بودند.

محمد پیامبر مسلمانها در قرآن گفته است که او از طریق جبرئیل با خدا در ارتباط بوده است. بنابراین او به واسطه ی شخص سوم از الهامات برخوردار بوده است. پس او مستقیماً با خدا صحبت نکرده است. قدرت ذهنی او به اندازه ی حواریون عیسا است که در عید پنتیکاست به واسطه ی روح القدس الهام گرفتند و به زبانهای مختلف خدا را در معبد مقدس در اورشلیم ستایش کردند.

بنابراین محمد آخرین مسیح نیست. در محمد صداقتی وجود دارد که خود را در ردیف موسا و عیسا به حساب نمی آورد. بنابراین هر آنچه از زبان او گفته اند درباره ی اینکه او مسیح آخرین است دروغ است و پس از او اختراع شده است. محمد حتی حاضر نشد با مسیحیان نجران مناظره کند زیرا عقاید صوفیانه ی او همان عقاید مندایی الخزایی ها یا پیروان ادیان مزوپوتامیا و خاورمیانه ی باستان بود. همگی آنها شاخه ای از آیین بایی یا ترازوی عدالت کور-دیلمون بودند.

محمد با یهودیها نیز وارد مجادله نشد زیرا یهودیان آن زمان الخسایی بودند و عقاید آنها نسبت به خدا و روح آفرینش یکسان بود. یهودیان و مسیحیان با محمد دشمنی نکردند زیرا او ادعا نکرد آخرین مسیح است. آنچه درباره ی جنگهای بعدی میان او و پیروانش با یهودیان و مسیحیان اتفاق افتاد، مسائل مادی بود نه موضوعات خدانشناسانه.

اما محمد با خانواده ی خود مشکل داشت. آنها یهودی- منداییهای سولاکی بودند. مانند کوروش پادشاه معروف ماد. حتی معبد آنها تجلی ذره ی آفرینش بود که یک هرم چهار دیواری بود اما نام آن کعبه یا سه بعدی است.

خانواده ی محمد نسب خود را به ابراهام پسر داروخه(تاروخه، نارتهوه، اردوان) خادم معبد کور- دیلمون می رساندند. آنها حتی یک شمشیر دو دم را در کعبه نگهداری می کردند که نمادی از ترازوی عدالت کائنات بود. این شمشیر الگویی برای علی خلیفه ی چهارم شد. زمانی که او به مزوپوتامیا رفت و الخسای ها را ملاقات کرد، دید واضحتری از اسلام و دین اجدادی خود پیدا کرد. بنابراین با مسلمانان به رهبری معاویه که خود را خلیفه اعلام کرد و اتفاقا اکثریت پیروان محمد به او گرویدند به جنگ برخاست و بسیاری از آنان را کشت. علی در میان پیروان محمد احساس امنیت نداشت به همین دلیل نزد کردهای الخسای در بابل آمد. او با اینکه جنگاور بود یک مرد باسواد بود. او قرآن را برای پیروان محمد تدوین کرده بود اما زمانی که خود به حکومت رسید با پیروان محمد به مبارزه برخاست زیرا او اعلام کرد او یک عدالتخواه است و ظلم را نمی پذیرد. او پیروان محمد را ستمگر خواند که به او دروغ گفتند و به سراغ معاویه رفتند و با توطئه او را از حکومت ساقط کردند. بنابراین او به میان الخسایها آمد و به آنها پناه آورد.

کردهای بابل که بیست سال بود عربهای مسلمان را تحمل می کردند علی و قیام او علیه پیروان محمد را پذیرفتند و با او پنج سال علیه پیروان محمد جنگ کردند و هزاران تن از آنها را کشتند.

وقتی علی کشته شد کردهای الخسای تنها ماندند و تبدیل به سرداران پراکنده شدند که به راحتی توسط عربهای مسلمان مانند حجاج یوسف کشتار می شدند.

الخسایها در آن دوره عقایدی به نام بایی دین داشتند که مخلوطی از یهودیت، مسیحیت، مندائیسیم و زرتشتی گری مناطق زاگروس داشت، در زبان آرامی به آیین بایی می گفتند سالوکی یا سولاکی. یعنی اعتقاد به طلوع نور.

از دوران علی پسر ابی طالب تا این لحظه عربهای مسلمان کردها را یهودی می نامند زیرا آنها را از نسل الخسایه های سولاکی می دانند که با عمر و لشکریان او بارها جنگیدند و عربها را کشتار کردند و در زمان علی نیز به کمک او رفتند و در صفین صد هزار نفر مسلمان را کشتند.

این بغض تاریخی را حتی صلاح الدین ایوبی با جنگهای صلیبی اش نتوانست پاک کند، بدتر اینکه اروپایی ها با کردها دشمن شدند!

لازم به تذکر است آنچه به نام شیعیان دوازده امامی و زیدی و اسماعیلی در ایران و لبنان و عراق و پاکستان و یمن و آذربایجان و افغانستان وجود دارند ارتباطی با کردها ندارد. این فرقه ها در قرن دوازدهم و به بعد ایجاد شدند و اصولاً از جنبشهایی نظامی و خاندانی الهام گرفتند که بر علیه حکومتهای اموی و عباسی در قرن هفتم و هشتم میلادی روی داده بودند. صفویها در قرن شانزدهم آمدند و با ترکیب عقاید علوی و دروزی با ارتدوکس آناتولی، شیعه ی دوازده امامی را ایجاد کردند.

در حالیکه علویها یازده امامی هستند و اعتقادی به مهدی ندارند. صفویها ایده ی ظهور منجی را از مسیحیت گرفتند. بنابراین کردها هیچ ارتباطی با تشیع ساختگی فوق ندارند. نفوذ این فرقه از دویست سال پیش آغاز شده است و تنها از طریق اختلاط خونی شاهزادگان قاجار و بعضاً صفوی با حکام کردستان و سران طوایف کرد در کرمانشاه و ایلام صورت گرفته است. با این حال ناسیونالیسم کردی هرگز در میان اقلیت کردهای شیعه در کردستان از بین نرفته است.

به هر حال این مقاله به نظرم در اینجا به پایان می رسد.